



جنگ ایران و عراق؛ نبردی فرسایشی و طولانی*

نویسندگان: محمدعلی شهریار شیرخانی و کنستانتین دانوپولس**

مترجم: عبدالمجید حیدری***

چکیده		

قرن‌ها رقابت تاریخی و به‌ویژه رقابت‌های قومی و نژادی در کنار اختلافات مذهبی و عقیدتی و مناقشات مرزی از جمله محرکه‌های اصلی بوده‌اند که زمینه را برای وقوع جنگی طولانی بین ایران و همسایه‌های غربی‌اش [امپراتوری عثمانی و عراق] فراهم نموده‌اند؛ ابتدا با امپراتوری عثمانی تا سال ۱۵۱۷م [۸۹۶ش] و سپس با عراق از سال ۱۹۲۰م [۱۲۹۹ش] به بعد. معمولاً یک یا چند مورد از عوامل مزبور سبب بروز درگیری‌های نظامی و جنگ‌هایی تمام عیار بین دو طرف گردیده و در واقع، جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ش) نیز مرحله‌ی جدیدی از همین تخاصم‌های قدیمی به شمار می‌آید. جنگ‌های گذشته‌ی ایران با این همسایگانش گرچه در برخی موارد جنگ‌های خونینی بوده ولی هیچ یک از آن‌ها از نظر مدت و شدت درگیری با این جنگ قابل مقایسه نبوده است. اگرچه قرن‌ها رقابت بین دو کشور زمینه‌ی روانی بالقوه‌ای برای این جنگ فراهم نموده، اما انقلاب [اسلامی] ایرانیان و خطر آن برای منافع دو ابرقدرت آن زمان (آمریکا و شوروی) و برای برخی کشورهای خاورمیانه عامل اصلی به درازا کشیده شدن این جنگ به شمار می‌آید. در این مقاله به عواملی که بر طولانی شدن جنگ ایران و عراق تأثیر داشته‌اند می‌پردازیم.

رو، دولت‌های حاکم بر دو کشور در جنگ‌هایی که در سال‌های ۹۳۴ش، ۹۴۷ش، ۹۶۹ش، ۹۹۲ش، و ۹۹۷ش بین آن‌ها رخ داد برای بسیج مردم و جلب حمایت آن‌ها از اختلافات موجود بین مذاهب شیعه و سنی علیه یکدیگر بهره‌برداری می‌کردند. اما سرانجام در سال ۱۶۳۶م [۱۰۱۵ش] برای اولین بار پیمان صلحی میان دو امپراتوری شکل گرفت که در آن مرزهای دو کشور به شکل مبهمی تعیین شده بود.^(۱) این پیمان زمینه‌ی صلح و آشتی ۲۰۰ ساله‌ای را بین دو طرف برقرار کرد و پیمان‌های صلح بعدی نیز بر همین پیمان بنا گردید.

زمینه‌ی تاریخی
فلات قاره‌ی ایران که مهد تمدن پارسی‌ها به شمار می‌آید در قرن هفتم میلادی توسط اعراب مسلمان تسخیر شد و از آن پس زمینه برای رقابتی طولانی بین ایرانیان و اعراب به‌وجود آمد. امپراتوری عثمانی که از نظر سیاسی و اقتصادی تحت تسلط ترک‌های اهل تسنن بود در اوایل قرن شانزدهم سرزمین بین‌النهرین (عراق فعلی) را ضمیمه‌ی خاک خود کرد. در آن زمان، شاه اسماعیل بنیان‌گذار سلسله‌ی صفوی (۸۸۰ش تا ۱۱۰۱ش) تشیع را مذهب رسمی ایران اعلام کرده بود. از این

* The Iran-Iraq War: Protracted Conflict, Prolonged War

این مقاله ترجمه‌ی فصل اول کتاب "Prolonged Wars: The Post-Nuclear Challenge" می‌باشد.

** M. A. Shahriar Shirkhani & Constantine P. Danopoulos

*** پژوهشگر مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال دوازدهم □ شماره چهل و پنجم □ تابستان ۱۳۹۲

معاهده‌های قسطنطنیه (Constantinople accords) در سال ۱۹۱۳م [۱۲۹۲ش] و متمم‌های آن‌ها که در سال ۱۹۳۷م [۱۳۱۶ش] منعقد شدند، بر حق دریانوردی ایران در تمامی آب‌راه تصریح گردید. با این حال، این پیمان‌ها درخواست‌های ایران را به‌طور کامل برآورده نکرد؛ زیرا در آن‌ها مرز آبی میان دو کشور عمدتاً در آب‌های کم‌عمق و در ساحل ایرانی آب‌راه تعیین شده بود.

پس از درگیر شدن دو کشور در مسائل داخلی‌شان، مناقشه‌ی آب‌راه شط‌العرب [اروندرو] قدرتی فروکش کرد ولی به مثابه یک آتش زیر خاکستر باقی ماند. در آن زمان، ایران با بحران اقتصادی مواجه بود که از هرج و مرج سیاسی ناشی از اشغال خاک این کشور توسط نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم و کناره‌گیری اجباری رضا خان شاه مستبد ایران ناشی می‌شد. این کناره‌گیری خلأ قدرتی به‌وجود آورده بود که جانشین جوان او آمادگی لازم را برای پر کردن آن نداشت. عراق هم که پس از تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی با هویت سیاسی جدیدی در صحنه ظاهر شده بود درگیر مراحل اولیه‌ی ایجاد کشوری مستقل بود. طبقه‌ی سنی مذهب حاکم در بغداد نیز پس از خارج شدن عراق از زیر قیمومیت انگلیس تلاش می‌کردند هویت مستقل و یک‌پارچه‌ای برای کشورشان ایجاد کنند و دولت مرکزی این کشور را با همه‌ی تنوع قومی و مذهبی که داشت برپا کنند. گُردها و شیعیان عراق که به ترتیب در شمال و جنوب این کشور متمرکز بودند از به قدرت رسیدن اعراب سنی که در اقلیت هم بودند احساس نارضایتی می‌کردند. نبود قدرت مرکزی در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۸م [۱۳۰۰ تا ۱۳۳۸ش] در دوران حکومت‌های پادشاهی عراق، بی‌ثباتی‌های سیاسی متناوب پس از کودتای ۱۹۵۸م [۱۳۳۷ش] و تأسیس حکومت جمهوری در عراق از جمله مسائلی بود که مسئله‌ی آب‌راه

در سال ۱۷۲۲م [۱۱۰۱ش] هم که دشمنی‌ها بار دیگر میان دو کشور از سر گرفته شد، به‌رغم پنج جنگ گذشته و توافقات متعددی که در گذشته بین آن‌ها صورت گرفته بود، دو طرف باز هم عمدتاً بر اساس مفاد پیمان ۱۶۳۶م [۱۰۱۵ش] با هم به توافق رسیدند. اما جنگی که در دور بعدی تخصیصات در سال ۱۸۲۱م [۱۲۰۰ش] بین آن‌ها رخ داد دو سال بعد با عهدنامه‌ی اول ارزروم (First Treaty of Erzurum) پایان یافت که باز هم تاحدزیادی بر پیمان‌های سابق استوار بود. عهدنامه‌ی دوم ارزروم (First Treaty of Erzurum)

در سال ۱۸۴۷م [۱۲۲۶ش] با میانجی‌گری انگلستان و روسیه منعقد شد و ضمن تأیید مفاد عهدنامه‌ی اول برخی اختلافات جدید را هم رفع کرد. ایران از ادعاهایش در مورد منطقه‌ی سلیمانیه (یکی از استان‌های فعلی عراق) دست کشید و آن را به عثمانی‌ها واگذار کرد. در مقابل، دولت عثمانی هم مالکیت نامحدود دولت ایران بر ساحل سمت چپ شط‌العرب [اروندرو] را به رسمیت شناخت و حق دریانوردی آزادانه‌ی شناورهای ایرانی در این

آب‌راه را هم قبول کرد.^(۳) کشف نفت در خوزستان در سال ۱۹۰۸م [۱۲۸۷ش] اهمیت اقتصادی بنادر ایران را هم برای دولت وقت این کشور و هم برای دولت انگلیس که طرف قرارداد نفتی‌اش بود افزایش داد. ایران برای تثبیت دریانوردی آزادانه‌ی نفتکش‌هایش خواستار تعیین مرز دقیق دو کشور در آب‌راه شط‌العرب [اروندرو] شد. از این رو، در

صدام که معاون رئیس‌جمهور عراق و از ناسیونالیست‌های قهار جهان عرب و از پیروان جمال عبدالناصر بود از این که مجبور شده بود میدان را برای دشمن مصممی (هم‌چون ایران) خالی کند و مالکیت مشترک آب‌راه شط‌العرب [اروندرو] را که از نظر او آب‌راهی عربی بود بپذیرد احساس حقارت می‌کرد

بود میدان را برای دشمن مصممی (هم چون ایران) خالی کند و مالکیت مشترک آبراه شطالعرب [اروندرو] را که از نظر او آبراه‌های عربی بود بپذیرد احساس حقارت می‌کرد.^(۳) این عامل روانی نقش مهمی در تصمیم بعدی صدام برای حمله به ایران (در سال ۱۳۵۹ش) و لغو قرارداد الجزایر داشت؛ قراردادی که خود آن را امضا کرده بود.

ریشه‌های درگیری

انقلاب اسلامی [ایران] و نابسامانی‌های پس از آن فرصت مناسبی برای عراق ایجاد کرد که تلاش کند در رقابت با ایران به جایگاه بالاتری دست یابد. گرایش مذهبی حاکم بر انقلاب [ایران] زنگ خطر را برای سران حزب سوسیالیستی - ناسیونالیستی بعث در عراق به صدا درآورد و مشروعیت رژیم‌های سکولار مدرن و پادشاهی‌های سنتی منطقه را زیر سؤال برد. جمهوری اسلامی [ایران] با وارد

شطالعرب [اروندرو] را برای رهبران این کشور به یک مسئله‌ی ثانویه تبدیل کرده بود.

اما با فرا رسیدن سال‌های اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰م [دهه‌ی ۱۳۴۰ش] دو عامل جدید سبب احیای مجدد مناقشه‌های گذشته شد. اول، حمایت فزاینده‌ی جنبش ناسیونالیستی مصر به رهبری جمال عبدالناصر از ناسیونالیسم عربی در عراق؛ پدیده‌ای که پان عربیسم را به دنبال داشت و زمینه را برای توسعه‌ی سرزمینی مجدد بغداد آماده کرد تا پس از به قدرت رسیدن حزب ناسیونالیستی - سوسیالیستی بعث در سال ۱۹۶۸م [۱۳۴۷ش] ادعای خود را مبنی بر مالکیت کل شطالعرب [اروندرو] هرچه پیش‌تر تقویت کند. از این رو، دشمنی بغداد با تهران افزایش یافت و امکان یافتن راه‌حل‌های مبتنی بر منافع متقابل دو کشور هرچه پیش‌تر تضعیف شد. دوم، روند نوسازی (مدرنیزاسیون) دو کشور بر اهمیت راهبردی آبراه شطالعرب [اروندرو] و بندرهای واقع در سواحل شرقی و غربی آن افزود. ایران با استناد به حقوق بین‌الملل خواستار تعیین مرز آبی دو کشور در امتداد خط تالوگ (thalweg)* در این آبراه بود. عراق با این درخواست مخالف بود و بر اساس مفاد پیمان‌های گذشته مالکیت کل آبراه را می‌خواست. سرانجام، در سال ۱۹۷۵م [۱۳۵۴ش] پس از آن‌که ایران به جایگاه قدرت برتر منطقه‌ی خلیج فارس دست یافت، بغداد مجبور شد قرارداد الجزایر را امضا کند؛ قراردادی که در آن اصل خط تالوگ را پذیرفته و به مالکیت مشترک آبراه تن داده بود.

رویدادهای بعدی نشان داد که قرارداد الجزایر نمی‌تواند به رقابت طولانی و ریشه‌دار ایران و عراق پایان دهد. در آن زمان، صدام که معاون رئیس‌جمهور عراق و از ناسیونالیست‌های قهار جهان عرب و از پیروان جمال عبدالناصر بود از این‌که مجبور شده

* خط‌القعر یا خط فرضی که رودخانه‌ها را از وسط نصف می‌کند.

گرایش مذهبی حاکم بر انقلاب
[ایران] زنگ خطر را برای
سران حزب سوسیالیستی -
ناسیونالیستی بعث در عراق
به صدا درآورد و مشروعیت
رژیم‌های سکولار مدرن و
پادشاهی‌های سنتی منطقه را
زیر سؤال برد

آوردن فشار بر دیگر کشورهای اسلامی برای قطع روابط سیاسی و اقتصادی‌شان با آمریکا، کشورهای اروپای غربی و اتحاد شوروی عملاً منافع این قدرت‌ها را هم به خطر انداخت. جمهوری اسلامی همچنین از سایر کشورها می‌خواست نظارت بیش‌تری بر چگونگی منابع ملی‌شان و از جمله نفت داشته باشند و در این میان، سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) را هم به چالش می‌کشید، با این هدف که با بالا بردن قیمت نفت بتواند درآمد حاصل از فروش نفت خود را افزایش دهد.**

** جمهوری اسلامی از بدو تأسیس هیچ کشوری را برای قطع

تحقیقاتی که در این زمینه انجام داد بغداد را آغازگر جنگ معرفی کرد.

صدام نیز مانند سران دیگر کشورهای جنگ طلب می دانست که اگر بخواهد جنگ را آغاز کند باید همه‌ی منابع نظامی و غیر نظامی کشورش را به جنگ اختصاص دهد و چون فکر می کرد نیروهایش با توجه به مشکلات ایران می توانند به پیروزی سریع و قاطعی بر ایرانیان دست یابند احساس نگرانی نمی کرد. اما به رغم برآوردهای خوش بینانه‌ی این مرد مستبد، جنگ ایران و عراق هشت سال به درازا کشید و عنوان تأمل برانگیز «طولانی ترین جنگ متعارف قرن بیستم» را به خود اختصاص داد. بیش از یک میلیون نفر در این جنگ جانشان را از دست دادند و هزینه‌ی مستقیم و غیر مستقیم آن به رقم شگفت انگیز «۱۱۹۰ میلیارد دلار» رسید.

اگرچه انقلاب اسلامی ایران و خطر آن برای ناسیونالیسم عربی مسلماً عامل اصلی آغاز جنگ به شمار می آمد ولی طولانی شدن آن با عوامل دیگری مرتبط بود؛ عواملی نظیر پیامدهای مؤثر و ناخواسته‌ی جنگ برای انسجام بیش تر نظام های حاکم در هر دو کشور درگیر، تلاش دو طرف برای دست یابی به رهبری منطقه‌ای، و دخالت های بین المللی. در ادامه‌ی این مقاله به تجزیه و تحلیل دقیق نقش هر یک از این عوامل در به درازا کشیدن و خونین شدن هرچه بیش تر این جنگ می پردازیم.

انقلاب [اسلامی] ایران

مؤثرترین عوامل به درازا کشیدن جنگ، ماهیت اسلامی انقلاب ایران، ویژگی های روان شناختی دینی آن و همچنین تفکر مذهبی رهبران این انقلاب و پیروان آن بود. این عوامل محیطی را فراهم آورده بود که در آن رفتار و گفتار رهبران ایران به جای در نظر گرفتن تحلیل های ریاضی «هزینه-فایده» صرفاً بر آموزه های اسلامی استوار بود. اسلام نیز

پیامدهای محاسبه نشده‌ی این سیاست ها سبب تیره شدن روابط ایران با همسایگانش شد و جمهوری اسلامی را در جامعه‌ی جهانی منزوی ساخت. در چنین شرایطی، رویکرد جامعه‌ی جهانی این بود که اصول گرایان اسلامی را در داخل مرزهای ایران مهار کند و نظام دینی تهران را با دولتی سکولار و میانه روی جایگزین نماید.

سیاست مداران عراقی نیز که زنگ خطر اصول گرایان [امام] خمینی برای دولت بغداد را شنیده بودند، احساس کردند که قدرت نظامی لازم برای سرنگون کردن حکومت ایران را در اختیار دارند. علاوه بر رقابت تاریخی عراق با ایران و جاه طلبی شخص صدام، علت دیگری که سبب ترس مردم مقتدر عراق شده بود، احتمال تأثیرپذیری شیعیان و کُردهای عراق از برادران ایرانی شان بود. از طرفی، تهران از نظر سیاسی منزوی

بود، ارتش این کشور گرفتار بی نظمی و هرج و مرج بود، و تفرق سیاسی شدیدی بر جامعه‌ی ایران حاکم بود. افزون بر این، ماجرای گروگان گیری سفارت آمریکا در تهران سبب شده بود که ایران از کمک های بزرگترین تأمین کننده‌ی نظامی [پیش از انقلابش] یعنی آمریکا نیز محروم شود. همه‌ی این عوامل دست به دست هم داد و فرصتی طلایی برای صدام فراهم نمود تا به ایران حمله کند و در عین حال ایرانیان را آغازگر جنگ قلمداد نماید. البته بعدها به رغم این ادعای صدام، سازمان ملل در

روابط با دیگر کشورهای جهان تحت فشار قرار نداده است و چنین کاری را اصولاً دخالت در امور داخلی دیگران دانسته، به شدت از آن دوری کرده است.

سیاست مداران عراقی که زنگ خطر اصول گرایان [امام] خمینی برای دولت بغداد را شنیده بودند، احساس کردند که قدرت نظامی لازم برای سرنگون کردن حکومت ایران را در اختیار دارند

موضع امام در خصوص ادامه‌ی جنگ بسیار محکم بود. امتناع شدید او از مذاکره با صدام دست کم در سال‌های اولیه‌ی جنگ از حمایت افکار عمومی ایرانیان برخوردار بود.

موفقیت‌های اولیه‌ی عراق، اشغال خاک ایران، تلفات جنگ و خسارت‌های وارد شده به ایران از جمله عواملی بود که مواضع [امام] خمینی در مورد جنگ را با اقبال عمومی مردم روبه‌رو می‌ساخت. تا آن‌جا که به جز چند سازمان تندروی سکولار نظیر

صدام‌مانندسران دیگر کشورهای جنگ طلب می‌دانست که اگر بخواهد جنگ را آغاز کند باید همه‌ی منابع نظامی و غیر نظامی کشورش را به جنگ اختصاص دهد و چون فکر می‌کرد نیروهایش با توجه به مشکلات ایران می‌توانند به پیروزی سریع و قاطعی بر ایرانیان دست یابند احساس نگرانی نمی‌کرد

پیکار، فدائیان خلق و سازمان وحدت کمونیستی، بسیاری از گروه‌های مارکسیستی و رقیب [جمهوری اسلامی] هم به‌رغم اختلافات ایدئولوژیکی شان با روحانیان ایران از اقدامات دفاعی جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند. جنگ تمام عیار عراق [علیه ایران]، اقدامات سبعانه‌اش علیه غیر نظامیان، تبلیغات کینه‌توزانه‌ی ضد ایرانی بعثی‌ها، و ضرورت حفظ تمامیت ارضی ایران زمینه‌ی لازم را برای حمایت اقشار مختلف مردم از [حکم]

جهاد [امام] خمینی فراهم می‌نمود.

افزون بر این، جامعه‌ی ایران تحت تأثیر شور و هیجان انقلابی به جامعه‌ای کاملاً سیاسی تبدیل شده بود؛ جامعه‌ای که برای جانبازی و شرکت در هر گونه مشارکت اجتماعی آمادگی داشت و این‌ها از جمله عوامل بسیار ضروری برای پیشبرد هر جنگ طولانی به شمار می‌آیند.^(۷) جنگ [ایران و عراق] از این نظر به رقابتی طولانی بین اراده‌ی ملی مردم ایران برای حفظ استقلال و وحدت سیاسی شان از

مانند مسیحیت بین جنگ عادلانه و ناعادلانه تمایز قائل شده و دفاع از خاک سرزمین اسلامی را بر مردان واجب کرده است. جنگ مقدس (جهاد در راه خدا) که معمولاً «جهاد» خوانده می‌شود تنها نوع جنگ مشروعی است که در آموزه‌های اسلامی تجویز شده است.^(۸) آیت‌الله خمینی که فقیه و رهبر بلامنازع انقلاب اسلامی و مورد اقبال مردم ایران بود صدام را دشمن اسلام خطاب می‌کرد و جنگ را جهادی برای دفع تجاوز او می‌دانست. او معتقد بود که نتیجه‌ی جنگ هر چه باشد، در هر صورت ایران پیروز واقعی آن است؛ زیرا برای اسلام می‌جنگد. افزون بر این، آیت‌الله خمینی به این علت از هرگونه مذاکره با صدام امتناع می‌کرد که او را کافر و عامل اجرای دسیسه‌ی شرق و غرب علیه اسلام می‌دانست و حرف زدن او از صلح و آشتی را هم نوعی سخن کفرآمیز و ضدانقلابی می‌دید.^(۹)

البته اقدامات صدام درستی باورهای [امام] خمینی را درباره‌ی او به اثبات رساند. اعدام آیت‌الله محمد باقر صدر از رهبران برجسته‌ی شیعیان عراق و خواهرش فاطمه بنت‌الهدی و رفتار سبعانه‌ی او با خانواده‌ی مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم از جمله اقدامات صدام بود که از نظر [امام] خمینی و علمای اسلام جز دشمنی ریشه‌دار و دیرینه‌ی این رهبر بعثی با اسلام چیز دیگری نبود. از طرفی، محدودیت‌هایی که بر شیعیان عراق اعمال می‌شد نیز از نظر تهران تلاشی بود که بغداد برای سرکوب تمایل شیعیان به تأسیس حکومت اسلامی در کشور با اکثریت شیعه انجام می‌داد. پیروان پرشور و مصمم [امام] خمینی که با عنوان حزب‌اللهی شناخته می‌شدند [در طول جنگ] احساس می‌کردند که برقراری آتش‌بس آمال و آرزوهای آن‌ها را برای دیدن استقرار دولت اسلامی در عراق بی‌اثر می‌کند. در چنین شرایطی، توقف دشمنی‌ها نوعی شانه خالی کردن از وظایف دینی به شمار می‌آمد.

شورای هم‌کاری خلیج [فارس] در سال ۱۹۸۲م [۱۳۶۱ش] پیشنهاد پرداخت ۱۰ تا ۲۵ میلیارد دلار غرامت جنگی به ایران داد تا موافقت [امام] خمینی را برای برقراری آتش‌بس جلب کند ولی این پیشنهاد برای آیت‌الله [خمینی] جذابیتی نداشت.^(۹) او این پیشنهاد را نه تلاشی واقعی برای صلح، بلکه اقدامی برای حفظ رژیم بعث می‌دانست. تهران معتقد بود که صدام از این فرصت برای سازمان‌دهی مجدد نیروهایش استفاده خواهد کرد تا در زمان مناسب بار دیگر به ایران حمله کند.

نگاه [رهبر] ایران به پیروزی تدریجی در این جنگ طولانی‌نگاهی ماثوبی نبود که بخواهد همانند او بنا را بر این بگذارد که در زمان نامشخصی در آینده پیروز شود. ایران منابع مادی و انسانی‌اش را برای یک جنگ متعارف و همه‌جانبه طرح‌ریزی می‌کرد و بر این اساس، [هر سال] هنگامی که نیروهای ایران به خطوط دفاعی عراق یورش برده و به خاک دشمن نفوذ می‌کردند، تهران [عملیات نیروهایش] در آن سال را عملیات «نهایی» اعلام می‌کرد و این کار در پنج تا شش سال از [هشت سال] جنگ و در آغاز هر سال تکرار می‌شد. بنابراین، تهران هر بار عملیات سالیانه‌اش را عملیات پایانی جنگ می‌دانست. البته ناتوانی ایران در دستیابی به یک پیروزی قاطع تا حدودی از این واقعیت ناشی می‌شد که نظر رهبری مذهبی [ایران] از عزم جامعه‌ی بین‌الملل برای مهار اصول‌گرایی اسلامی در داخل ایران اشتباه بود. در ادامه، این مسئله را بیش‌تر توضیح خواهیم داد.

جنگ و یک‌پارچگی مردم و نظام ایران

جنگ ناخواسته فرصت مناسبی برای تحکیم قدرت حکومت‌های حاکم بر دو کشور فراهم نمود. صدام که بر کشوری با تنوع قومی گسترده و بدون فرهنگ سیاسی مشترک حکومت می‌کرد با استفاده

یک سو و رژیم عراق از سوی دیگر تبدیل شده بود؛ رژیمی کاملاً مجهز و حمایت شده که از ظهور و پیروزی احتمالی اسلام احیا شده [در ایران] احساس خطر می‌کرد.

از سال ۱۹۸۲م [۱۳۶۱ش] به این سو، نتیجه‌ی عملیات‌های نظامی به سود تهران تغییر کرد و این مسئله عزم [امام] خمینی را برای ادامه‌ی جنگ [تا پیروزی] تقویت کرد. واحدهای نظامی ایران پایگاه‌های ارتش عراق را درهم کوبیدند، به خاک عراق نفوذ کردند و جزایر مجنون، شبه‌جزیره‌ی فاو و نوارهایی از بخش شمالی

مناطق مرزی را تسخیر کردند. این پیروزی‌ها در حالی برای ایران محقق شد که عراق از پشتیبانی نظامی و اطلاعاتی ماهواره‌ای اتحاد شوروی و آمریکا بهره‌مند بود. [ایرانیان] در فضای ته‌ییج‌شده‌ی مذهبی‌شان این پیشروی‌ها را

اراده‌ی خداوند می‌دانستند. در این میان، رهبران انقلابی ایران نیز به طور فزاینده‌ای این باور را [در مردم] تقویت می‌کردند که پیروزی نهایی بر عراق دست‌یافتنی می‌باشد. از این رو، توجیه مذاکره با صدام که از نظر [ایرانیان] مجری اوامر شیطان بود به تدریج مشکل‌تر می‌شد.

در چنین شرایطی، چندین پیشنهاد صلح توسط طرف‌های ثالث از جمله پاکستان، ترکیه، سوئد، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و سازمان کنفرانس اسلامی دنبال می‌شد ولی هیچ‌یک از آن‌ها نتوانستند طرف‌های درگیر را برای آغاز مذاکرات صلح متقاعد کنند.^(۸) این تلاش‌ها بیش‌تر به این علت شکست خورد که ایران درباره‌ی [حسن] نیت طرف‌های میانجی تردید داشت و هیچ‌یک از دو طرف درگیر مایل نبودند با شرایط پیشنهادی آن‌ها موافقت کنند.

بیش از یک میلیون نفر در این جنگ جانشان را از دست دادند و هزینه‌ی مستقیم و غیر مستقیم آن به رقم شگفت‌انگیز «۱۱۹۰ میلیارد دلار» رسید

و سرنوشت خود را به دست گیرند. آیت‌الله خمینی هم پیوسته از مردم عراق می‌خواست رژیم صدام را سرنگون کند و به ارتش عراق هم توصیه می‌کرد از دستورات حاکم عراق سرپیچی کنند. او صدام و یارانش را دشمنان اسلام می‌دانست.^(۱۱) همچنین شهر نجف نیز که پایگاه مستحکم روحانیت شیعه و مدفن امام اول شیعیان است برای آن‌ها شهر مقدسی بود. مرقد شریف [امام] حسین امام سوم شیعیان که او را سیدالشهدا می‌خوانند نیز در کربلا یکی دیگر از شهرهای مهم عراق قرار دارد. صدام از این بیم داشت که اصول‌گرایان شیعه‌ی ایران دست به دست‌شبه‌نظامیان شیعه‌ی حزب‌الدعوه بدهند و در این شهرهای مهم [شیعه‌نشین] یک دولت اسلامی خودمختار تشکیل دهند. این ترس او را متقاعد کرد که رژیم سوسیالیستی-ناسیونالیستی او هدف عمده‌ی ایران اسلامی به‌شمار می‌آید.

صدام احساس می‌کرد آرمان آیت‌الله خمینی در دفاع از مظلومان [عالم] و به طور خاص توده‌ی خاموش شیعه که اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دادند و انتقال ارزش‌های انقلاب [اسلامی] به آن‌ها تهدیدی اساسی برای حکومت او و آمل و آرزوهایش برای ایجاد یک فرهنگ سیاسی سکولار یک‌دست و وفادار به ناسیونالیسم عرب به شمار می‌آید. نیویورک تایمز در این باره می‌نویسد: «در طول تاریخ ۱۲ ساله‌ی حاکمیت حزب بعث در عراق تا پیش از به قدرت رسیدن [امام] خمینی هیچ گاه حکومت صدام با چنین خطری مواجه نشده بود.»^(۱۲) بنابراین، صدام طبیعتاً برای حفظ قدرت خود باید به ایران حمله کرده و نظام اسلامی این کشور را سرنگون می‌کرد. یکی از معنی‌های عراقی در تبعید نیز در تأیید این ادعا می‌گوید که تنها هدف صدام از حمله به ایران سرنگونی حکومت [امام] خمینی بود.^(۱۳)

از شرایط پیش آمده ابتدا عراقی‌های ایرانی تبار را اخراج کرد و سپس کردها و دیگر اقلیت‌های قومی را از مناطق کوهستانی شمال عراق به مناطق صحرائی جنوب که عمدتاً عرب‌نشین بودند انتقال داد. هدف [رژیم عراق] از این تغییر بافت جمعیتی این بود که انسجام کردها را از بین ببرد و آن‌ها را میان اکثریت عرب پخش کند تا یک‌پارچگی و تمایل به خودمختاری منطقه‌ای‌شان را از دست بدهند. محل‌های استقرار جدید [کردها] در مناطق بیابانی خشک و غیر قابل کشاورزی قرار داشت که از مراکز شهری بسیار دور بودند. هدف رژیم عراق از انتقال کردها این بود که آن‌ها در مقابل شیعه‌های بومی قرار دهد. از نظر بغداد، درگیری و کشمکش بین کردهای سنی و عرب‌های شیعه که اکثریت مردم عراق را تشکیل می‌دادند در کوتاه مدت می‌توانست توجه آن‌ها را از سرخوردگی ناشی از بی‌عدالتی سیاسی طبقه‌ی سنی عرب حاکم بر عراق در حق آن‌ها منحرف کند. هدف کلی‌تر [رژیم عراق] از این راهبرد آن بود که از اختلافات قومی و مذهبی عرب‌های شیعه و کردهای سنی به نفع اقلیت سنی عراق که زمام امور سیاسی را در این کشور به دست داشتند استفاده نماید. حزب بعث عراق در نظر داشت با استفاده از ناسیونالیسم عربی بر اختلافات مذهبی فائق آید و در دراز مدت نیز فرهنگ مشترکی را بر کشور حاکم کند. در نهایت، عراقی کردن مردم عرب اعم از سنی و شیعه از اهداف عمده‌ای بود که حزب بعث حاکم بر عراق در روند توسعه‌ی کشور دنبال می‌کرد.

حزب‌الدعوه [که متمایل به ایران بود] نماد اصول‌گرایی اسلامی در عراق به شمار می‌آمد و تهران پس از پیروزی انقلاب [اسلامی] همواره از شیعیان مظلوم عراق که توسط اقلیت سنی حاکم بر این کشور از همه‌ی مراکز اقتصادی و سیاسی عراق کنار گذاشته شده بودند می‌خواست قیام کنند

ترس و ارعاب استوار بود و بقای آن به وجود شخص صدام وابسته بود. در چنین شرایطی، اجرای هر نوع کودتای سیاسی یا نظامی برای سرنگونی صدام عملاً غیرممکن بود، زیرا طبقه‌ی حاکم عراق می‌دانست که سرنگونی او ممکن است به صلح [با ایران] بینجامد ولی پایان برتری سیاسی آن‌ها را هم در عراق رقم می‌زند. از این رو، پیروزی ایران تنها راه پایان دادن به حکومت صدام بود. افزون بر این، سخنان [امام] خمینی مبنی بر این که تهران تنها به حذف صدام نمی‌اندیشد بلکه فروپاشی کامل ساختار حزب بعث را هم دنبال می‌کند نیز سبب می‌شد که اقلشار سیاسی و نظامی حاکم بر عراق رهبرشان را رها نکنند و دلیل خوبی برای حمایت از اقدامات جنگی او داشته باشند.

ممکن است موضوع انسجام قدرت از پیامدهای ناخواسته‌ی جنگ عراق با ایران بوده باشد ولی به هر حال عامل مؤثری بود و سبب طولانی شدن جنگ گردید. ایرانیان هم از جنگ برای یک‌پارچگی حکومت خود استفاده کردند. در آغاز انقلاب، مقبولیت و جذبه‌ی مردمی آیت‌الله خمینی سبب شد که حتی گروه‌های سکولار افراطی هم از حمله‌ی آشکار به قشر روحانی در ایران خودداری کنند. اما تا پایان تابستان ۱۹۷۹م [۱۳۵۸ش] یعنی کم‌تر از شش ماه پس از استقرار نظام مبتنی بر انقلاب اسلامی، میزان حمایت‌های مردمی از آن بر اثر عوامل مختلف سیر نزولی پیدا کرد؛ عواملی نظیر ماهیت سازش‌ناپذیر نظام سیاسی جدید، درخواست خودمختاری [گروهک‌ها] در کردستان، ترکمن صحرا، بلوچستان، و خوزستان و بحران اقتصادی که دو میلیون بی‌کار به بار آورده بود.^(۱۴) تأکید شدید نظام جدید ایران بر اسلام سبب شد بسیاری از گروه‌های اجتماعی و سیاسی که تاب تحمل اصول‌گرایی اسلامی را نداشتند و همچنین کسانی که از تجارت اقتصادی با غرب منتفع می‌شدند صف خود را از آن جدا کنند.

جنگ نشان داد که تهدید خارجی می‌تواند بر علقه‌های مذهبی فائق آید و حزب بعث نیز از همین طریق توانست اکثریت شیعه‌ی عراق را در جنگ علیه جمهوری اسلامی بسیج کند. شیعیان عراق آن گونه که انتظار می‌رفت از برادران ایرانی‌شان در جنگ جانب‌داری و حمایت نکردند ولی جالب این بود که در بحران اخیر [جنگ اول] خلیج فارس مسیر معکوسی را طی کردند. جنگ پرهزینه‌ی عراق با ایران چنان توان مالی صدام را تحلیل برده بود که دیگر نمی‌توانست با اعطای مزایای مالی گسترده به شیعیان تحت حکومتش آن‌ها را مانند سابق تطمیع کند. از این رو، شکست عراق از نیروهای ائتلاف [به رهبری آمریکا] و تجزیه‌ی نسبی دولت مرکزی این کشور فرصتی برای شیعیان سیاسی عراق فراهم نمود تا به دنبال کسب برخی امتیازهای سیاسی از بغداد برآیند.

یکی از شرایط تهران برای آتش‌بس، سرنگونی صدام بود و چنین خواسته‌ای عملاً با روش‌های مسالمت‌آمیز محقق نمی‌شد. از دهه‌ی ۱۹۶۰م [دهه‌ی ۱۳۴۰ش] به بعد، صدام رهبر اصلی حزب بعث عراق بود و سکان سیاست این کشور را در دست داشت. تا آن زمان، او ۱۲ سال با اقتدار و البته با خشونت کامل بر عراق حکومت کرده بود. خویشاوندان و هم‌شهری‌های صدام (تکریتی‌ها) ابزار تسلط صدام بر حزب بعث، نیروهای نظامی و نهادهای دولتی عراق به شمار می‌آمدند. نظام حکومتی مستبدانه، سلطانی و شبه‌فاشیستی بغداد تا حد زیادی بر ایجاد

حزب‌الدعوه [که متمایل به ایران بود] نماد اصول‌گرایی اسلامی در عراق به شمار می‌آمد و تهران پس از پیروزی انقلاب [اسلامی] همواره از شیعیان مظلوم عراق که توسط اقلیت سنی حاکم بر این کشور از همه‌ی مراکز اقتصادی و سیاسی عراق کنار گذاشته شده بودند می‌خواست قیام کنند و سرنوشت خود را به دست گیرند

سرانجام تلاش اصول‌گرایان به ثمر نشست و آن‌ها با جلب حمایت توده‌های مردم توانستند رویکردهای دفاعی و سیاست خارجی نظام را که بر شعار: نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی^{۱۶} استوار بود پیش ببرند. عجیب این‌که حمله‌ی صدام به ایران وضعیت موجود را تا حد زیادی به سود روحانیان اصول‌گرای ایران تغییر داد.^(۱۶) با تغییر شرایط سیاسی، جنگ در رأس امور قرار گرفت و توازن قدرت هم به شکل چشم‌گیری به سود روحانیان اصول‌گرا تغییر کرد. وضعیت جدید زمینه‌ی اعمال قدرت و یک‌پارچگی بیش‌تر هواداران آیت‌الله

خمینی را فراهم نمود و اصول‌گرایان مذهبی بر سایر نیروهای نامتجانس و متفرق انقلاب پیشی گرفتند و به‌گروه سیاسی مطلق کشور تبدیل شدند.

به این ترتیب اصول‌گرایان حزب جمهوری اسلامی در انتخابات اولین دوره‌ی

تسخیر سفارت آمریکا در تهران احتمال حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران را مطرح کرد و به بسیج مردمی در حمایت از آیت‌الله خمینی کمک کرد

مجلس [شورای اسلامی] که در ۱۴ مارس ۱۹۸۰م [۲۴ اسفند ۱۳۵۸ش] برگزار شد اکثریت کرسی‌های مجلس را به خود اختصاص دادند و با استفاده از قدرتی که در مجلس به دست آوردند نخست‌وزیری [شهید] محمدعلی رجایی را تصویب کردند و بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت نیز مجبور شد این مصوبه را بپذیرد. در این میان، جنگ قدرت بین بنی‌صدر و اصول‌گرایان حزب جمهوری اسلامی بر سیاست داخلی ایران سایه افکند و سرانجام بنی‌صدر خواستار برگزاری همه‌پرسی برای تعیین وضعیت آینده‌ی کشور شد و در واقع به طور مستقیم با شخص آیت‌الله خمینی درگیر شد. [امام] خمینی در حمایت از اصول‌گرایان وارد عمل شد

در این میان، تسخیر سفارت آمریکا در تهران نیز احتمال حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران را مطرح کرد و به بسیج مردمی در حمایت از آیت‌الله خمینی کمک کرد. حامیان روحانیت با استفاده‌ی ماهرانه از اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا تلاش کردند مخالفان حکومت اسلامی ولایت فقیه را به چالش بکشند و آن‌ها را نوکر و پادوی امپریالیسم آمریکا معرفی کنند. لیبرال‌ها [ملی مذهبی‌ها] بیش‌تر از بقیه‌ی گروه‌ها هدف قرار گرفتند و مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر وقت استعفا داد، عباس امیر انتظام معاون نخست‌وزیر و مقدم مراغه‌ای از مؤسسان حزب جمهوری خلق مسلمان نیز بازداشت شدند. بحران گروگان‌گیری به اصول‌گرایان کمک کرد تا مواضعشان را در برابر جناح‌های چپ و لیبرال تقویت کنند.

به‌رغم این تحولات، نامزد حزب جمهوری اسلامی در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۸۰م [۲۵ دی ۱۳۵۸ش] کم‌تر از شش درصد آرای مردم را به خود اختصاص داد و بنی‌صدر با حمایت ضمنی [امام] خمینی* به ریاست جمهوری اسلامی انتخاب شد.^(۱۷) او ارتش ایران را سازمان‌دهی کرد ولی نتوانست نیروهای عراق را از خاک کشورش بیرون براند. اما حزب جمهوری اسلامی با روش‌های کاملاً سازمان‌یافته توانست نیروهای مردمی را علیه عراق بسیج کند و سازمان نظامی جدیدی از نیروهای داوطلب بسیجی ایجاد نماید. اصول‌گرایان اسلام را نیرو محرکه‌ی انقلاب ایران می‌دانستند و جنگ را فرصتی استثنایی برای آشنایی مردم با ارزش‌های انقلابی می‌دیدند؛ ارزش‌هایی نظیر شهادت، استقلال سیاسی، و غرب ستیزی

* امام راحل در انتخابات ریاست‌جمهوری از بنی‌صدر حمایت نکرده بود، بلکه بعدها به صراحت اعلام کرد که از ابتدا با ریاست‌جمهوری او مخالف بوده است.

احساسات ضد جنگ فرو بنشانند. روی هم رفته جنگ سبب پایداری و ثبات نظام اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه در ایران شد ولی رویکرد برخی اصول‌گرایان آن را به درازا کشاند.

ملاحظات رهبری و منطقه‌ای

خط‌مشی سکولار و ناسیونالیستی رژیم بغداد و جاه‌طلبی‌های رهبر این رژیم عامل اصلی آغاز جنگ با نظام اسلامی تهران بود. رابرت جی. نیومن (Robert G. Neumann) سفیر سابق آمریکا در مراکش، افغانستان و عربستان سعودی به این نکته اشاره می‌کند که سوای ریشه‌های تاریخی این جنگ، بلندپروازی صدام برای دست‌یابی به رهبری منطقه‌ای عامل اصلی جنگ با ایران بود.^(۱۸) هم‌زمان، جمهوری اسلامی هم آیت‌الله خمینی را رهبر جهان اسلام می‌دانست که جهان عرب نیز جزئی از آن بود. [امام] خمینی و دیگر انقلابیون ایران در واقع اسلام را نیرو محرکه‌ی جنبش‌های سیاسی منطقه می‌دانستند و معتقد بودند که تنها اسلام می‌تواند وحدت، عظمت و استقلال واقعی کشورهای اسلامی را تأمین کند. مسلمانان سنتی عامل ناسیونالیسم را نیرویی منفی می‌دانستند که سبب تفرقه و جدایی جوامع اسلامی در امتداد خطوط نژادی و زبانی می‌شود. تهران هم به همین علت ناسیونالیسم بعثی را محکوم می‌کرد و خواهان سرنگونی رژیم بعثی عراق بود.

در مقابل، بعثی‌ها ناسیونالیسم را نیرو محرکه‌ی جنبش‌های سیاسی منطقه می‌دانستند و تلاش می‌کردند هویت سیاسی واحدی تشکیل دهند و همه‌ی کشورهای عرب را زیر چتر آن قرار دهند. آن‌ها ناسیونالیسم عربی را وسیله‌ای برای احیای شکوه و عظمت گذشته‌ی حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس و خلفای راشدین می‌دیدند که زمانی بیش‌تر خاورمیانه را تحت تسلط خود داشتند. صدام از پیروان علاقه‌مند به جمال عبدالناصر مصری

و بنی‌صدر را از فرماندهی کل نیروهای مسلح خلع کرد. نمایندگان مجلس هم با رأی به برکناری بنی‌صدر از ریاست‌جمهوری [بی‌کفایتی سیاسی] زمینه را برای برکناری او به دست آیت‌الله خمینی در ۱۹ ژوئن ۱۹۸۱م [۲۹ خرداد ۱۳۶۰ش] هموار نمودند.^(۱۷) وضعیت جدید از این خبر می‌داد که اصول‌گرایان اکنون قدرت را در ایران پس از انقلاب به دست گرفته‌اند. مقبولیت مردمی [امام] خمینی و پشتوانه‌ی ملی‌اش و قابلیت‌های بازدارنده‌ای که از رژیم سابق باقی مانده بود از جمله عواملی بود که به یک پارچگی قدرت در ایران کمک کرد. البته پس از انقلاب برخی نهادهای دیگر هم برای رصد اقدامات و توطئه‌های ضد نظام و صیانت از آن تأسیس شد. در چنین شرایطی هیچ یک از گروه‌های مخالف جایگاه مستحکمی در میان مردم نداشتند که بتوانند حزب جمهوری اسلامی را به چالش بکشند و انفعال آن‌ها سبب تقویت کسانی می‌شد که از ادامه‌ی جنگ حمایت می‌کردند.

برای نمونه، زمانی که عراق درخواست کنفرانس اسلامی برای برقراری آتش‌بس و بازگشت به مرزهای شناخته شده‌ی بین‌المللی را پذیرفت، تهران به راحتی آن را رد کرد. اگرچه تقریباً همه‌ی سازمان‌های افراطی، سکولار و لیبرال [مخالف نظام] مواضع ضد جنگشان را آشکارا ابراز می‌داشتند ولی چنان ضعیف و متفرق بودند که نمی‌توانستند از پایان‌زود هنگام جنگ حرفی بزنند.

نظام اسلامی با به کارگیری گزینشی افراد بی‌کار هم‌زمان تلاش می‌کرد پیامدهای منفی جنگ را جبران کند و هر زمینه‌ی بالقوه‌ای را برای ابراز

تقریباً همه‌ی سازمان‌های افراطی، سکولار و لیبرال [مخالف نظام] مواضع ضد جنگشان را آشکارا ابراز می‌داشتند ولی چنان ضعیف و متفرق بودند که نمی‌توانستند از پایان زود هنگام جنگ حرفی بزنند

سریع می‌تواند بر جزایر سه‌گانه‌ی خلیج فارس نیز تسلط یابد؛ جزایری که در سال ۱۹۷۱م [۱۳۵۰ش] و یک روز پیش از خروج انگلیس از آن‌ها [به زعم صدام] به اشغال ایران درآمده بود. عراق با اشغال این جزایر می‌توانست بر تنگه‌ی هرمز تسلط یافته و به قدرت برتر منطقه‌ی خلیج فارس تبدیل شود. و سرانجام این‌که صدام فکر می‌کرد از این طریق عراق را در موضعی قرار می‌دهد که بتواند برای اقلیت‌های عرب ساکن در استان خوزستان نوعی خودمختاری مطالبه کند و در نتیجه خود را مدافع حقوق اعراب جلوه دهد. در این میان، او تا آن‌جا پیش رفت

که نام استان خوزستان را هم پیشاپیش به «عربستان» تغییر داد.^(۲۰) صدام و یارانش امیدوار بودند که پیروزی سریع آن‌ها در میدان جنگ و نیز حمایت فزاینده‌شان از نیروهای مخالف [امام] خمینی در داخل ایران هرچه بیش‌تر نظام این کشور را تضعیف کند و دولت ایران در نهایت مجبور شود مطالبات عراق را بپذیرد. سقوط محمدرضا پهلوی و آشوب پس از آن ایران را که قدرت برتر منطقه بود تحت تأثیر قرار داد و بر

همین اساس صدام گمان کرد زمان آن فرا رسیده که به بلندپروازی‌هایش جامه‌ی عمل بپوشاند و عراق را به قدرت اصلی و محافظ همسایگان [عربش] تبدیل کند تا از این طریق خلأ قدرت ناشی از ضعف ایران را در منطقه پر نماید.^(۲۲) صدام با حمله به ایران نشان داد که مخاطره‌ی جنگ تمام عیار با ایران اسلامی را بر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با این

بود که در دهه‌های ۱۹۵۰م و ۱۹۶۰م [۱۳۳۰ش و ۱۳۴۰ش] رهبر بلامنازع ناسیونالیست‌های عرب بود. حزب ناسیونالیستی-سوسیالیستی بعث در عراق و سوریه از ناسیونالیسم سکولار مورد نظر ناصر پیروی می‌کرد و رژیم‌های عوام‌گرای خود کامه‌ای را در این کشورها به قدرت رساند. انور سادات که پس از مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰م [۱۳۴۹ش] رئیس‌جمهور مصر شد از شعارهای پان‌عربیسم ناصر فاصله گرفت و در سال ۱۹۷۹م [۱۳۵۸ش] پیمان صلح کمپ دیوید را با رژیم صهیونیستی امضا کرد؛ اقدامی که انزوای مصر را در جهان عرب در پی داشت، نقش تاریخی قاهره را در جایگاه رهبر جنبش ناسیونالیستی عربی تضعیف کرد و نوعی خلأ قدرت در سیاست منطقه‌ای ایجاد کرد.

صدام که خود را وارث سیاسی مشروع ناصر می‌دانست تلاش می‌کرد با پرکردن خلأ قدرت ناشی از نبود ناصر، راه او را ادامه دهد و برای دست یافتن به کرسی رهبری جهان عرب باید یک رشته رویدادها را چنان به هم جفت و جور می‌کرد که بتواند خود را به مثابه سخن‌گوی عالی جهان عرب جا بیندازد.^(۱۹) از این رو، رادیو دولتی بغداد معمولاً یهودیان و ایرانی‌ها را دشمنان تاریخی اعراب معرفی می‌کرد ولی قدرت نظامی رژیم صهیونیستی و بُعد جغرافیایی‌اش از عراق سبب می‌شد که ایران هدف نخست تهاجم عراق باشد. صدام فکر می‌کرد که با دست یافتن به پیروزی نظامی سریعی بر ایران هم حاکمیت کامل عراق بر شط‌العرب [اروندرو] را تضمین می‌کند و هم کرسی رهبری جهان عرب را به خود اختصاص می‌دهد. اگرچه خود صدام [از طرف عراق] قرارداد ۱۹۷۵م الجزایر را امضا کرده و [حق حاکمیت مشترک دو کشور بر آب‌راه] را پذیرفته بود ولی حق حاکمیت عراق بر کل آب‌راه همچنان برای صدام اهمیت ویژه‌ای داشت. همچنین صدام گمان می‌کرد با یک پیروزی نظامی

عراق با اشغال این جزایر می‌توانست بر تنگه‌ی هرمز تسلط یافته و به قدرت برتر منطقه‌ی خلیج فارس تبدیل شود. و سرانجام این‌که صدام فکر می‌کرد از این طریق عراق را در موضعی قرار می‌دهد که بتواند برای اقلیت‌های عرب ساکن در استان خوزستان نوعی خودمختاری مطالبه کند و در نتیجه خود را مدافع حقوق اعراب جلوه دهد

در نقاط مختلف خاورمیانه صرفاً حرکتی مربوط به اقلیت‌ها بود که تأثیرات اجتماعی و سیاسی چندانی نداشت ولی قیام مردمی در ایران این حرکت را تشدید کرد. در دو قرن پیش از آن، دولت‌های اسلامی اصلاح‌طلب و ناسیونالیسم سکولار تنها پدیده‌های ایدئولوژیکی غالب منطقه به شمار می‌آمدند. اما درگیری‌های میان کشورهای عرب و ناتوانی آن‌ها در تأمین امنیت فلسطینی‌ها ضربه‌ی سختی به پدیده‌ی ناسیونالیسم-سوسیالیسم عربی و رؤیای وحدت اعراب وارد آورد. اکنون نسل جدید عرب‌ها هم که از ناسیونالیسم عربی سرخورده شده بود تنها راه تحقق آرمان‌های عربی را در اسلام می‌دید.

به این ترتیب، پان‌اسلامیسم جای پان‌عربیسم را گرفت و جمهوری اسلامی ایران امیدوار بود با طرح امت واحده‌ی اسلامی بتواند بر احساسات [ملت‌های اسلامی] سرمایه‌گذاری کند.

روحانیان ایران معتقد بودند که انقلابشان منبعث از نگرش جهان‌شمول اسلامی بوده و تغییر و تحولات ایران را صرفاً گام اول احیای قلمرو اسلامی قرن هفتم می‌دانستند.^(۲۳) تهران می‌خواست ساختار سیاسی منطقه را بر اساس الگوی اسلامی مورد نظرش به طور کلی تغییر دهد و [امام] خمینی و یارانش در پی آن بودند که با صدور انقلاب و برپا کردن قیام‌های مردمی [در منطقه] زمینه را برای تحقق تغییراتی اساسی فراهم نمایند. آیت‌الله خمینی با استفاده از اختیارات فقهی‌اش فتوایی صادر و بر شیعیان واجب کرد از هر گونه تنش فرقه‌ای اجتناب کنند. او از پیروانش خواست در جهت ایجاد وحدت با اهل تسنن فعالیت کنند. بر همین اساس، تهران هفته‌ای را با نام «هفته‌ی وحدت اسلامی» اعلام کرد، تمبرهای یادبودی به این مناسبت چاپ نمود، و برنامه‌های فرهنگی به راه انداخت تا اهل تسنن را متقاعد کند که انقلاب [اسلامی] ایران مسئله‌ای

کشور ترجیح می‌دهد. رهبری جهان عرب و تبدیل شدن به قدرتی منطقه‌ای و نیز امتیازهای حاصل از پیروزی بر قوم [به اصطلاح] عجم (غیر عرب) انگیزه‌های نیرومندی برای صدام به شمار می‌آمدند. برخی رویدادهای سیاسی، جاه‌طلبی‌های صدام، چارچوب فکری و روانی او و مشکلات ایران همه از جمله عواملی بود که دست به دست هم دادند و زمینه‌ی جنگ را فراهم آوردند ولی هیچ‌یک از این عوامل به معنای آن نبود که صدام لزوماً خواهان طولانی شدن جنگ است. او به‌رغم جاه‌طلبی‌های شخصی‌اش که در واقع علت اصلی آغاز جنگ به

شمار می‌آمد وقتی فهمید دستیابی به یک پیروزی همه‌جانبه امکان‌پذیر نیست خواهان برقراری آتش‌بس و سپس مذاکره برای صلح شد. البته آتش‌بس [در آن مقطع از جنگ] صدام را راضی می‌کرد، زیرا می‌توانست آن را برای عراقی‌ها یک پیروزی جلوه دهد و ادعا کند که جلوی توسعه‌طلبی ایرانیان را گرفته و طرح‌های متجاوزانه‌ی تهران را متوقف کرده است. در این میان، عربستان سعودی و دیگر

کشورهای نفت‌خیز عرب میانه‌رو نیز نگران بودند و از رویکرد اصول‌گرایانه و لحن قاطع [امام] خمینی احساس ترس می‌کردند. دولت‌های حاکم بر کشورهای حوزه‌ی خلیج [فارس] که انقلاب ایران را انقلابی شیعی می‌نامیدند امیدوار بودند که این حرکت [به زعم آن‌ها] فرقه‌ای در مردم آن‌ها رسوخ نکند.

تا سال ۱۹۷۹م [۱۳۵۸ش] اصول‌گرایی اسلامی

[امام] خمینی معتقد بود که اظهار انزجار عمومی علیه موضع جانب‌دارانه‌ی آمریکا از رژیم صهیونیستی و [ابراز نارضایتی از] ناتوانی کشورهای عرب میانه‌رو [سازش‌کار] در تأمین وحدت مسلمین چنان قوی می‌شود که هر گونه تفرق بین شیعه و سنی را در منطقه از بین می‌برد

که نوهی پیامبر اسلام است با یزید خلیفه‌ی اموی که نماد ظلم و ستم بود بیعت نکرد و این شعار را سرداد که مرگ بهتر از زندگی زیر بار ظلم است. به همین علت امام و همه‌ی یارانش به دست یزید به شهادت رسیدند و از آن زمان به بعد مسئله‌ی «شهادت» به یکی از جنبه‌های مهم فرهنگ سیاسی شیعه تبدیل شد. [امام] خمینی نیز دلیل خود را برای نپذیرفتن آتش‌بس پیشنهادی صدام این گونه بیان کرد: «ما نمی‌توانیم با صدام که شخص فاسقی است سازش کنیم... ما بر اساس آموزه‌های دینی مان موظفیم تا به آخر مقاومت کنیم.»^(۲۵) این سخنان [امام] تهران را

[امام] خمینی دلیل خود را برای نپذیرفتن آتش‌بس پیشنهادی صدام این گونه بیان کرد: «ما نمی‌توانیم با صدام که شخص فاسقی است سازش کنیم... ما بر اساس آموزه‌های دینی مان موظفیم تا به آخر مقاومت کنیم.»

بر آن داشت که جنگ ایران و عراق را نبرد بین اسلام و شیطان اعلام کند. مرگ در راه دفاع از اسلام، شهادتی افتخارآمیز به شمار می‌آید و برای حزب‌الله بالاترین افتخار و کلید بهشت است. شهادت [در فرهنگ اسلام] با هیچ ثروت مادی و دنیوی قابل قیاس نیست و در طول جنگ نیز نیروی محرکه‌ای برای میلیون‌ها نیروی حزب‌اللهی ایرانی بود که عمود خیمه‌ی حمایت از نظام اسلامی را تشکیل می‌دادند.

وابستگی صدام به غرب و شرق مزایای متعددی [برای ایران] داشت. نخست، دلیل مشروعی برای اصول‌گرایان اسلامی بود که با توسل به آن به جنگ ادامه دهند؛ جنگی که از آن با عنوان جنگ بین اسلام و «شیطان بزرگ» یاد می‌کردند. دوم، این وابستگی صدام نیروی محرکه‌ای بود که انگیزه‌ی مقاومت مردم مسلمان ایران علیه ملحدان غربی را بیش از پیش تقویت می‌کرد. سوم، ارتش و سپاه ایران این مسئله را دلیل پیروز نشدنشان بر عراق که

نیست که تنها به شیعیان مربوط باشد. [امام] خمینی معتقد بود که اظهار انزجار عمومی علیه موضع جانب‌دارانه‌ی آمریکا از رژیم صهیونیستی و [ابراز نارضایتی از] ناتوانی کشورهای عرب میانه‌رو [سازش‌کار] در تأمین وحدت مسلمین چنان قوی می‌شود که هر گونه تفرق بین شیعه و سنی را در منطقه از بین می‌برد.

انقلاب اسلامی [ایران] تغییرات اساسی و عمیقی در خاورمیانه ایجاد کرد و با جای‌گزینی رژیم موروثی، سکولار و غرب‌گرای پهلوی با جمهوری اسلامی، روند نفوذ ارزش‌های غربی در فرهنگ ایران و دیگر کشورهای اسلامی را معکوس کرد. رهبران انقلاب [ایران] ارزش‌های اسلامی انقلاب را در تضاد آشکار با ارزش‌های نظام‌های کمونیستی و غربی می‌دیدند. [امام] خمینی و یارانش سکولاریسم را پدیده‌ای شیطانی و مغایر با اصول اسلام می‌دانستند و آمریکا، شوروی، انگلیس، و فرانسه را شیطان بزرگ خطاب می‌کردند.* بر همین اساس، رهبران ایران احساس می‌کردند توطئه‌ی مشترکی میان شرق و غرب برای تضعیف و تخریب انقلاب اسلامی در جریان است و پس از تجاوز صدام به خاک جمهوری اسلامی، او را مهره‌ی دست‌نشانده‌ای برای اجرای دستورات شیطانی بیگانگان توصیف می‌کردند.

رهبران انقلابی [ایران] با تکیه بر این باورها به توسعه و نشر ارزش‌ها و نگرش‌هایی پرداختند که رفتار سیاسی نخبگان جامعه و پیروانشان بر آن‌ها استوار شد و به نوعی سبب طولانی شدن جنگ ایران و عراق گردید. اساس جهت‌گیری رهبران انقلابی [ایران] و پیروان آن‌ها در مفهوم حزب‌الله خلاصه می‌شود؛ مفهومی که از زمان امام سوم شیعیان برایشان به یادگار مانده است. امام حسین^(ع)

* شیطان بزرگ عنوانی است که امام راحل صرفاً برای آمریکا به کار برده است.

جوینر (Christopher C. Joyner) در این مورد می‌گوید:

در دوران جنگ، به جز سوریه، لیبی و یمن جنوبی (سابق) سایر کشورهای عربی اگر نگوئیم از نظر تجهیزاتی و نظامی ولی همه از نظر سیاسی و تبلیغاتی از عراق حمایت می‌کردند و این گرایش جانب‌دارانه از عراق تا حد زیادی از نگرانی‌های آن‌ها از جریان اصول‌گرایی اسلامی حاکم بر ایران ناشی می‌شد؛ زیرا می‌ترسیدند که این جریان به سرتاسر منطقه کشیده شود و کشورهای همسایه‌ی ایران را دستخوش ناآرامی‌های داخلی نماید.^(۲۷)

صدام تلاش کرده و توانسته بود حمایت اکثر کشورهای عربی و از جمله کشورهای نفت‌خیز حوزه‌ی خلیج فارس و عربستان سعودی را جلب نماید. اما این کشورها به‌رغم نگرانی‌شان از رویکرد اصول‌گرایانه‌ی [امام] خمینی عمدتاً از شعار پان‌عربیسم بغداد و جاه‌طلبی‌های شخص صدام نیز بسیار نگران بودند. با این حال، همه‌ی کشورهای عرب به جز سوریه و لیبی از صدام جانب‌داری کردند و با تأمین منابع مالی و حمایت سیاسی تلاش کردند از پیروزی ایران جلوگیری کنند. اما حمایت آن‌ها از حاکم مستبد عراق برای وارد آوردن شکستی قاطع بر نیروهای [امام] خمینی کافی نبود. رهبران عرب در واقع نمی‌خواستند هیچ یک از دو طرف درگیر در این جنگ پیروز شود و فکر می‌کردند که طولانی شدن جنگ می‌تواند هم‌زمان [امام] خمینی و صدام را تضعیف و آن‌ها را وادار نماید از طرح‌های توسعه‌طلبانه و سلطه‌جویانه‌شان دست بردارند. بنابراین، تا جایی که به رژیم‌های عربی منطقه مربوط می‌شد، آن‌ها ایجاد بن‌بست و ادامه‌ی خون‌ریزی را بر پیروزی قاطع هر یک از طرفین جنگ ترجیح

در مقایسه با ایران کوچک‌تر هم بود می‌دانستند و این از بار فشار [افکار عمومی] بر آن‌ها می‌کاست. بالاتر از همه این‌که تهران خود را رهبری منطقه‌ای می‌دانست که تلاش می‌کند منطقه‌ی خود را از تسلط بیگانگان برهاند و «جهان اسلام» را در برابر کفار و مشرکان متحد نماید.

تبلیغات شدید و تلاش‌های ایران برای صدور ارزش‌های انقلاب اسلامی زمینه‌ی نگرانی بسیاری از حکومت‌های عرب میانه‌رو [سازش‌کار] را فراهم آورد. آیت‌الله خمینی اعلام کرد که آزادی کربلا و نجف (شهرهای مقدس شیعیان در عراق) زمینه

را برای آزادی بیت‌المقدس فراهم می‌آورد ولی این اقدام هم تأثیر چندانی در کاهش تأثیرات منفی مرتبط با مقاصد تهران نداشت. جمهوری اسلامی همچنین اعلام کرد که نظام این کشور نماد «اسلام ناب محمدی» می‌باشد و سایر رژیم‌های اسلامی منطقه عملاً دشمنان اسلام و عوامل غرب

به شمار می‌آیند و نماد «اسلام آمریکایی» هستند. استفان آر. گرومن (Stephen R. Grummon) در سال ۱۹۸۲م [۱۳۶۱ش] می‌نویسد: «حکومت [امام] خمینی در ایران با ایدئولوژی خاصی که دارد مشروعیت اکثر حکومت‌های موجود در جهان اسلام را قبول ندارد.»^(۲۸)

تلاش برخی از رهبران میانه‌روی ایران مانند علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی برای دادن اطمینان به کشورهای همسایه‌ی ایران نیز تأثیری در این زمینه نداشت. هاشمی که در آن زمان ریاست مجلس را بر عهده داشت گفته بود که اظهارات رهبران ایران برای اقناع افکار عمومی داخلی و جلب حمایت آن‌ها می‌باشد. کریستوفر سی.

همه‌ی کشورهای عرب به جز سوریه و لیبی از صدام جانب‌داری کردند و با تأمین منابع مالی و حمایت سیاسی تلاش کردند از پیروزی ایران جلوگیری کنند

گروگان‌گیری طولانی پس از آن سبب تعلیق روابط دو کشور گردید. در این میان، ایران به طور فزاینده‌ای منزوی و ضد آمریکایی می‌شد و آمریکا هم که به نوعی ابهام و سردرگمی دچار شده بود از این می‌ترسید که تهران بر رژیم‌های طرفدار غرب در منطقه‌ی خاورمیانه مسلط شود؛ منطقه‌ای که بیش از نیمی از ذخایر شناخته شده‌ی جهان را در خود جای داده بود. پیامد تسلط ایران بر منطقه می‌توانست «فاجعه‌ی بی‌سابقه‌ای» را به دنبال داشته باشد؛ فاجعه‌ای که واشنگتن نمی‌توانست شاهد وقوع آن باشد. از این رو، دولت ریگان از سال

۱۹۸۳م [۱۳۶۲ش] گرایش جانب‌دارانه از صدام را آغاز کرد و این درست زمانی بود که بغداد با «بحران شدید» ناشی از شکست‌های سنگین در میدان‌های جنگ مواجه بود. واشنگتن که [در آن شرایط] گزینه‌های زیادی برای انتخاب نداشت، شکست عراق را ضربه‌ای

به منافع آمریکا می‌دید و دولت ریگان به‌رغم اعتراض‌های موجود به اجرای طرح‌هایی برای حمایت مادی و معنوی آشکار از عراق پرداخت.^(۲۸) به نظر می‌رسید مواضع واشنگتن و کشورهای غربی در این زمینه بر ملاحظات مشابهی استوار بود. صدام با کمک اطلاعات جاسوسی و منابع کافی که دریافت می‌کرد در اوت ۱۹۸۸م [مرداد ۱۳۶۷ش] توانست [امام] خمینی را برای پذیرش آتش‌بس زیر فشار قرار دهد ولی از دست‌یابی به یک پیروزی کامل بازماند. در این میان، دولت ریگان با اتخاذ موضعی دوپهلوی از یک سو خواهان شکست [امام] خمینی بود و از سوی دیگر نمی‌خواست صدام پیروز آشکار این جنگ باشد. افزون بر این، سرنوشت

می‌دادند. به این ترتیب، سیاست‌های تهران سبب قطع دسترسی ایران به منابع مالی و سیاسی مورد نیاز برای شکستن بن‌بست جنگ گردید.

عوامل بین‌المللی

اگر مداخله‌ی خارجی قاعده‌ی بازی مورد انتظار دو طرف درگیر را تغییر نداده بود، جنگ ایران و عراق تا پیروزی قاطع یکی از طرفین یا فروپاشی هر دو طرف ادامه می‌یافت. دو ابرقدرت آن زمان (آمریکا و شوروی)، فرانسه و به میزان کم تری انگلیس نقش عمده‌ای در جلوگیری از ادامه‌ی جنگ داشتند. البته منطقی‌تر این است که بگوییم اگر پس از سال ۱۹۸۲م [۱۳۶۱ش] عراق آن همه کمک‌های سخاوتمندانه‌ی مالی، نظامی و سیاسی دریافت نمی‌کرد و ایران نیز دچار محاصره‌ی اقتصادی و انزوای سیاسی نمی‌شد و کشورهای تولیدکننده‌ی جنگ‌افزار امکان دسترسی آزادانه‌ی ایران به جنگ‌افزارهایشان را فراهم می‌نمودند، ایران به پیروزی قاطعی در جنگ دست می‌یافت و جنگ زودتر به پایان می‌رسید. از سوی دیگر، وجود عوامل خارجی به نوعی سبب ایجاد بن‌بست در جنگ و به‌دراز کشیده شدن آن شد.

اصول‌گرایی اسلامی از نظر غربی‌ها واکنشی به پدیده‌ی تجدید (مدرنیته) بود. سیاست‌مداران اروپایی و آمریکایی جریان احیای اسلام را کاملاً مغایر با علم و منطق می‌دیدند و از نظر آن‌ها حکومت دینی در ایران به لحاظ سیاسی یک نظام اقتدارگرایی ایدئولوژیکی به شمار می‌آمد؛ نظامی که بر نوعی تلقین فکری استوار بود، با تکثرگرایی (پولاریسم) در تضاد بود، و گفتمان عقلایی و سیاست‌های مبتنی بر انتخابات را بر نمی‌تابید. انقلاب ایران زمینه‌ی نفوذ آمریکا در امور داخلی ایران را که زمانی بسیار شدید بود تا حد زیادی تضعیف کرد. تسخیر سفارت آمریکا در تهران توسط هواداران [امام] خمینی [دانش‌جویان پیرو خط امام] و

اصول‌گرایی اسلامی در کنار ناسیونالیسم عربی نوعی تضاد منافع [بین ایران و عراق] ایجاد کرد که ناشکیبایی دو طرف و در نهایت جنگ میان آن‌ها را به همراه داشت

فضای ضدآمریکایی و به میزان کم‌تر ضداروپایی در ایران ابتدا ظاهراً به سود اتحاد شوروی بود که از مدت‌ها پیش تلاش می‌کرد نقشی در تحولات سیاسی ایران داشته باشد و انقلاب اسلامی هم زنجیره‌ی کشورهای ضد شوروی را [که در منطقه] در اطراف اتحاد شوروی حلقه زده بودند از هم گسسته بود. اما تلاش‌های مسکو برای ایفای نقش یک داور بی‌طرف با موفقیت چندانی همراه نبود و کرملین هم در طول جنگ موضع جانب‌دارانه‌ای از عراق داشت.

عوامل متعددی در ایجاد وضعیت جدید مؤثر بودند. نخست، احتمال رسیدن امواج احیای اسلام به جمهوری‌های جنوب اتحاد شوروی هم وجود داشت که در این صورت زمینه‌ی بروز درگیری‌های طایفه‌ای در این جمهوری‌ها فراهم می‌شد. کرملین از این می‌ترسید که رهبران ایران زمینه‌ی خودآگاهی اقلیت ۴۰ میلیونی مسلمانان شوروی را فراهم نمایند. دوم، ایران موضع انعطاف ناپذیری در خصوص مداخله‌ی شوروی در افغانستان گرفته بود و از مجاهدان افغان در برابر دولت کابل که تحت حمایت شوروی بود پشتیبانی می‌کرد. سوم، مسکو در سال ۱۹۷۲م [۱۳۵۱ش] پیمان مودت و همکاری با بغداد امضا کرده بود که بر اساس آن کرملین تعهد کرده بود امنیت عراق را حفظ کند. تأمین تجهیزات نظامی عراق توسط شوروی نقش مهمی در توان بغداد برای به درازا کشاندن جنگ داشت. و آخر این که اشتراکات سوسیالیزم عربی حزب حاکم بعث عراق با ایدئولوژی رسمی شوروی بسیار بیش‌تر از اشتراکاتش با اصول‌گرایی اسلامی بود. در چنین شرایطی، کرملین هم‌امیدش را برای توسعه‌ی روابط با ایران از دست داد و به این نتیجه رسید که سقوط رژیم بعثی عراق شکست راهبردی سنگینی است که هیچ چیز آن را جبران نمی‌کند.

گروگان‌های غربی (و از جمله آمریکایی‌هایی) که در اختیار حزب‌الله لبنان بودند دولت ریگان را بر آن داشت که مخفیانه به تهران جنگ‌افزار بدهد با این امید که حکومت [امام] خمینی با استفاده از اهرم‌های فشارش [در لبنان] به آزادی گروگان‌ها کمک کند. اما اطلاعات این معامله‌ی پنهانی درز کرد و به جز شرمساری دولت ریگان، هیچ کمکی برای پایان دادن به جنگ نکرد.

دولت‌های اروپای غربی در واکنشی مشابه [آمریکا] به حمایت از عراق و سرمایه‌گذاری‌های سنگین در اقتصاد این کشور پرداختند و پاریس در این میان گوی سبقت را از دیگران ربود. فرانسه

تا سال ۱۹۸۳م [۱۳۶۲ش] از نظر نظامی و مالی به حامی بسیار مهمی برای عراق در جنگ طولانی [با ایران] تبدیل شد و در حالی که دولت میتران (Mitterrand) با تمام توان از صدام پشتیبانی می‌کرد، پیمان‌کاران دفاعی فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی مخفیانه مقادیر قابل توجهی مهمات و تجهیزات جنگی نیز در اختیار تهران قرار می‌دادند.^(۲۹) پرواضح است که این رفتار [غربی‌ها] از یک سو این امکان را

برای حکومت [امام] خمینی فراهم نمود که بتواند احتیاجات جنگی‌اش را تأمین کند و از سوی دیگر تا حد زیادی در طولانی شدن جنگ مؤثر بود.*

* برخلاف نظر نویسنده، هیچ یک از قدرت‌های غربی در طول جنگ به ایران جنگ‌افزار و تجهیزات نمی‌دادند و جمهوری اسلامی مجبور بود بسیاری از اقلام مورد نیازش را از بازار سیاه و با چند برابر قیمت تهیه کند.

مداخله‌ی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی هم عامل دیگری بود که به طولانی شدن جنگ کمک کرد. اگرچه اکثر کشورهای خاورمیانه و اروپا و دو ابرقدرت آن زمان پشت سر عراق صف کشیدند، حمایت آن‌ها تنها توانست جنگ را به بن‌بست بکشاند و در نهایت اوضاع را اندکی به سود عراق تغییر دهد

خلاصه و نتیجه‌گیری

آمیزه‌ای از عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی دست به دست هم داد و زمینه‌ی رشد اصول‌گرایی اسلامی در ایران و خطر ناشی از آن را برای رژیم‌های خاورمیانه و جامعه‌ی جهانی فراهم کرد. اصول‌گرایی اسلامی در کنار ناسیونالیسم عربی نوعی تضاد منافع [بین ایران و عراق] ایجاد کرد که ناشکیبایی دو طرف و در نهایت جنگ میان آن‌ها را به همراه داشت. سپس مواضع انعطاف‌ناپذیر رهبران دو کشور زمینه‌ی طولانی شدن جنگ را فراهم نمود. اگرچه جاه‌طلبی‌های شخصی صدام عامل اصلی آغاز جنگ بود ولی خط فکری اصول‌گرایانه‌ی رهبران انقلابی ایران و مخالفت آن‌ها با حل و فصل مناقشه از طریق مذاکره سبب شد که جنگ به مدت هشت سال طول بکشد.* البته جنگ برخی تأثیرات ناخواسته و در عین حال مثبت هم برای دو طرف به همراه داشت. جنگ برای صدام و به‌ویژه برای روحانیان حاکم بر ایران فرصتی فراهم نمود تا حوزه‌ی نفوذشان را در جوامع خود گسترش دهند و قدرت خود را یک‌پارچه‌کنند.

مداخله‌ی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی هم عامل دیگری بود که به طولانی شدن جنگ کمک کرد. اگرچه اکثر کشورهای خاورمیانه و اروپا و دو ابرقدرت آن زمان پشت سر عراق صف کشیدند، حمایت آن‌ها تنها توانست جنگ را به بن‌بست بکشاند و در نهایت اوضاع را اندکی به سود عراق تغییر دهد ولی حاکم مستبد عراق با این حمایت‌ها نتوانست به پیروزی قاطع در جنگ دست یابد. از سوی دیگر، ایران با جمعیتی سه برابر عراق به

* جمهوری اسلامی با اصل مذاکره برای برقراری صلح مخالف نبود ولی برای این کار شرایطی را مد نظر داشت که تا پیش از قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ در هیچ یک از پیشنهادها صلح و قطع‌نامه‌های سازمان ملل محقق نشده بود.

صورت مخفیانه و از هر راهی که می‌توانست به تجهیزات جنگی شرکت‌های کره‌ی شمالی، چین، فرانسه، آلمان و اتریش و کالاهای غربی دست می‌یافت تا بتواند انزوای خود را جبران کند و به مقاومت در برابر دشمنی که کاملاً حمایت و تجهیز می‌شد ادامه دهد. همچنین باید به این نکته اشاره کرد که هیچ یک از دو ابرقدرت علاقه‌ی خاصی به توقف جنگ نداشتند. در هیچ مقطعی از جنگ ایران و عراق احتمال بروز درگیری مستقیم بین دو ابرقدرت فراهم نشد و هر دو ابرقدرت در واقع به نوعی از این جنگ سود می‌بردند. ایران و عراق هر دو به بازارهای نظامی بین‌المللی

وابسته بودند و درآمدهای نفتی لازم برای تأمین مالی جنگ را در اختیار داشتند. هر دو ابرقدرت از جمله تأمین کنندگان سخت‌افزار پیشرفته‌ی نظامی کشورهای جهان سوم بودند.

سرانجام جنگ زمانی پایان یافت که ایران کاملاً

تضعیف شده بود و احساس می‌کرد آمریکا آماده می‌شود در حمایت از بغداد به طور مستقیم در جنگ مداخله نماید. ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایرباس ایرانی در ۳ جولای ۱۹۸۸م [۱۲ تیر ۱۳۶۷ش] سبب شد که [امام] خمینی به این نتیجه برسد که ادامه‌ی جنگ به شکست ایران و فروپاشی انقلاب می‌انجامد و بر همین اساس قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل را پذیرد. اندکی پس از پذیرش قطع‌نامه توسط ایران، آتش‌بس برقرار شد و طولانی‌ترین جنگ متعارف قرن بیستم به پایان رسید بدون آن‌که هیچ یک از علل ایجاد آن از بین برود.

پس از پذیرش قطع‌نامه توسط ایران، آتش‌بس برقرار شد و طولانی‌ترین جنگ متعارف قرن بیستم به پایان رسید بدون آن‌که هیچ یک از علل ایجادی آن از بین برود

